روایت ویرانی و جستارهایی در مغزپژوهی اجتماعی

شرق: چنگیزخان و حمله مغول بخشی از حافظه تاریخی ماست که بیش از هر چیز یادآور ویرانی است: «کندند و سوختند و کشتند و بردند»؛ این جند کلمه تعبیری است موجز از سوی کسی که توانسته بود پس از یورش سایهان چنگیز به نیشابور جان سالم به در برد. چنگیزخان که بود و در چه بستری رشد کرد و چه شد که توانست سرزمین‌های وسیع را فتح کند؟ «چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن» عنوان کتابی است که در آن با روایتی داستانی-تاریخی روبه‌رویم که مخاطبانش طیف گسترده‌تری از خوانندگان هستند. جک ورذورد نویسنده این کتاب است که اخیراً با ترجمه سیما سلطانی در نشر مرکز منتشر شده است. نویسنده در این کتاب روایتی با زبانی ساده از ظهور چنگیزخان در استپ‌های مغولستان و جنگ‌ها و پیروزی‌ها و به دست داده با این نیت که خواننده غیرمتخصص با خواندن کتاب درکی روشن‌تر از پدیدارشدن چنگیزخان به دست آورد. آن‌طورکه مترجم کتاب توضیح داده، ورذورد پژوهشگری است که ۱۰ سال از عمرش را در رفت‌وآمد به مغولستان گذرانده و با کمک دولت مغولستان و گروهی متشکل از اندیشمندان و نویسندگان مغول زمینه نگارش این کتاب را فراهم کرد. مترجم اثر نوشته که پیش از ورذورد کسانی از ارتباط میان صلح مغولی و پدیدآمدن رنسانس سخن گفته بودند. صلح مغولی اصطلاحی تاریخ‌نگارانه است که از ثبات و آرامش در امپراتوری مغول پس از فتح سرزمین‌های وسیع اوراسیا در سده‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی حکایت دارد. ورذورد برای نوشتن کتابش از منابع تاریخی از جمله کتاب‌های مورخان ایرانی هم‌عصر با حمله مغول یعنی «جامع‌التواریخ» رشیدالدین فضل‌الله همدانی و «تاریخ جهانگشا»ی جوینی استفاده کرده است. مترجم درباره وجه تمایز این کتاب با دیگر آثاری که به چنگیزخان و حمله مغول مربوط‌اند نوشته: «آنچه کتاب ورذورد را استثنائی می‌کند آگاهی او از مقوله کمتر شناخته‌شده مردم‌شناسی قوم مغول است و خواننده ایرانی با خواندن این اثر وجهی متفاوت از این قوم را می‌بیند و با سبک زندگی، باورها، آداب و رسوم، سرزمین و همچنین سخت‌کوشی آنان برای بازسازی و ترمیم هویت‌شان آشنا می‌شود». در مقدمه کتاب به این موضوع پرداخته شده که چنگیزخان از چه بستری برآمد و چگونه رشد کرد. نویسنده می‌کوید سرنوشت چنگیزخان به دست خودش رقم خورد و نه بر اساس قضا و قدر: «پسرجه‌ای که بعدها به نام چنگیزخان شهرت یافت، در جهانی آکنده از خشونت مفرط قبیله‌ای، قتل، آدم‌ربایی و اسارت بزرگ شد. او در نقش پسر خانواده‌ای مطرود که به خود رها شده بودند تا در استپ از گرسنگی بمیرند، احتمالاً، در سراسر دوران کودکی‌اش، روی هم رفته، با بیش از چند صد نفر روبه‌رو نشده و هیچ آموزش منظمی نیز به خود ندیده بود. آنچه او از این محیط زمخت و خشن آموخت طیفی فراگیر از احساسات عمیق بشری، شامل آرزومندی، بلندپروازی و قساوت بود. وی، زمانی که هنوز کودک به حساب می‌آمد برادر ناتنی بزرگ‌تر خود را کشت، به اسارت طایفه حریف درآمد و طعمه بردگی را چشید و نیز در همان عالم کودکی توانست از دست اسیرکنندگان خود بگریزد». او در این شرایط طولانی توانست بر اساس شم غریزی از بقا و صیانت نفس خود را حفظ کند و به مرور قدرت بگیرد. چنگیزخان به‌تدریج توانست کسانی را که از او قدرتمندتر بودند به زیر بکشد تا آنجایی که یک روز همه قبایل استپ مغولستان به زیر سلطه او درآمدند. پس از آن، سیاهیان او با فتوحات پیاپی خود، جنگ را به مبارزه‌ای بی‌قاره‌ای تبدیل کردند که در چندین جبهه و به طول هزاران کیلومتر جریان داشت. نوآوری‌های جنگی چنگیزخان موجب شد شیوالیه‌های سنگین‌اسلحه اروپای سده‌های میانه کنار بروند و سواره‌نظامی منضبط که در واحدهای هماهنگ پیش می‌رفتند، جای آنها را بگیرند. چنگیزخان روشی همیشه هجومی داشت و به جای آنکه بر استحکامات دفاعی تکیه کند، در میدان جنگ ماهرانه به سرعت و غافلگیری روی آورد و همچنین فن محاصره شهرها را به درجه‌ای از تکامل رساند که ساخت دیوارهای دفاعی گرداگرد شهرها یکسره بیان یافت. چنگیزخان به مردمش آموخت که نعمتها در فاصله‌ای دور و باورنکردنی از وطن بجنگند بلکه عملیات جنگی مستمر خود را سال‌ها و دهه‌ها و سرانجام بیش از سه نسل ادامه دهند. ورذورد معتقد است که چنگیزخان علاوه بر به‌وجودآوردن ملـت و هویت مغول، درواقع، با برقراری ارتباط گسترده تجاری بین شرق و غرب، بنیان‌گذار رنسانس و جهان مدرن بوده است. او با تاکید بر «مدارای دینی» مغولان، امنیت راه‌های امپراتوری و شکوفایی تجارت پس از فتوحات، این همه را سبب رافیافتن دانش، فرهنگ، هنر و تولیدات شرق به غرب می‌داند که سبک زندگی اروپاییان را به کلی تغییر داد و رنسانس را به وجود آورد و درهای جهان مدرن را به روی انسان گشود.

عکس: امیر جدیدی

گفت‌وگو با مهدی غبرایی به مناسبت انتشار ترجمه‌های تازه‌اش از ادبیات آفریقا

کشف صداهای تازه

پیام حیدرقربانی: «درآمدن از فصل خشک» از جارلز مونگوشی و «زیر درختچه یاسمن» از میا کوتو نازه‌ترین ترجمه‌های مهدی غبرایی‌اند که هر دو به ادبیات آفریقا مربوط‌اند. از مونگوشی پیش از این کتابی به فارسی منتشر نشده بود؛ اما میا کوتو با کتاب «دیار خوابگردی» که این نیز به همت غبرایی به فارسی برگردانده شده بود، در ایران شناخته شده بود. «درآمدن از فصل خشک» عنوان مجموعه‌داستانی است که به‌نوعی می‌توان آن را داستان‌های به‌هم‌پیوسته به شمار آورد. استعمار و جهان پساستعماری از مضامین داستان‌های این کتاب است. «زیر درختچه یاسمن» نیز رمانی است که در آن باورهای عامیانه و فولکلور با سنت رمان کارآگاهی درآمیخته و روایتی آمیخته از رؤیا و واقعیت به دست داده شده است. به مناسبت انتشار این دو کتاب با غبرایی درباره ادبیات آفریقا و این دو اثر گفت‌وگو کرده‌ایم.

درآمدن از فصل خشک
جارلز مونگوشی
ترجمه مهدی غبرایی
نشر نخزه

زیر درختچه یاسمن
میا کوتو
ترجمه مهدی غبرایی
نشر افق

◆ نازه‌ترین ترجمه‌ای که از شما منتشر شده اثر دیگری از ادبیات آفریقایی است و به همین مناسبت اگر موافق باشید صحبت‌مان را با ادبیات آفریقا شروع کنیم. چند سالی است که به شکل مستمر به ترجمه آثار نویسندگان آفریقایی مشغول بوده‌اید و تاکنون نویسندگان مختلفی از ادبیات آفریقا را به مخاطبان فارسی‌زبان معرفی کرده‌اید. مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات آفریقا چیست و چه عواملی باعث شده‌اند که شما به سراغ نویسندگان آفریقایی بروید؟

برای پاسخ به پرسش اول‌تان لازم است موضوع را گسترده‌تر مطرح کنم: نگاه غالب مترجمان نسل پیش و همکاران معاصر بیشتر به غرب است و قاعدتا ایرادی هم نباید داشته باشد، چون خاستگاه رمان و داستان کوتاه به صورت مدرن و یسامدرن از آخری حرکت و برتری بیشتری بر دیگران برخوردار بوده‌اند. تکنیک‌ها و الگوهای (به‌ویژه رمان و داستان کوتاه) را از غرب وام گرفته‌اند و با ویژگی‌های بومی و قومی خود درآمیخته‌اند و بسیاری عناصر فولکلور و قوم و ملت با هم به یکپارچگی و انسجامی حیرت‌انگیز رسیده باشد که نظر جهانیان را به خود جلب کند. از باب احترام مثال «صد سال تنهایی» و «پدرو پارامو» را می‌گویم و می‌گذارم.

البته دو مثال فوق از بابت روشنی موضوع آورده شده است، وگرنه بدیهی است که آنها شرقی محسوب نمی‌شوند و مثال روشن‌تری که می‌توانم به او اکر ارائه بدهم، آثار مو یان چینی، به‌ویژه «طناب زندگی و مرگ» و «گرگ و سگ» و «گرگ همکارانم» به فارسی ترجمه کرده‌ایم و با آنکه حجم زیادی دارد (نزدیک ۸۰۰ صفحه)، خوشبختانه تاکنون به چاپ چهارم رسیده است. همچنین است آثار هاروکی موراکامی که من بیش از ده- دوازده عنوان آنها را ترجمه کرده‌ام و اغلب به چاپ‌های چندم رسیده و در این میان «کافکا در کرانه» چاپ هفدهم را سپرده است و سرانجام کتاب.

و اما دلیل رو آوردن به رمان‌های آفریقایی: اگر توجه بفرمایید، بیشتر این کتاب‌ها که ترجمه کرده‌ام رمان‌های اروپایی و آمریکایی کم نیست، اما پیوسته در جست‌وجوی صداهای تازه از شرق بوده‌ام، چون رشته تحصیلی من در دانشگاه تهران طبق سوابق سیو و دو آوره هم‌زمان بود با مبارزات استقلال‌طلبانه در آمریکای لاتین، اسیا و آفریقا و من که قرار گفت‌وگوی تاریخ ایران و جهان را از همان هنگام و بعدها در مجال هفت- هشت سالم دیگر کرد (جای بحثش اینجا نیست) خواندم.

این است که بین ۱۵۰-۱۰۰ سالی کار ترجمه در جست‌وجویی که آن زمان برخلاف امروز از اینترنت و شبکه ارتباط بین‌المللی نبود، آغاز کردم. تاریان جونس مترجم کتاب‌های خوبی که اولین‌بار در انگلستان گرفام کرین او را به دنیای انگلیسی‌زبان معرفی کرد، نیز از آنجایی که او را ترجمه کردم، بعد توسط وینس ر. نیلی هندی‌تبار زاده تونیداد و توباگو وسیله کد چهار رمان، با فاصله البته، از او ترجمه کرد و یک رمان از برادرش، شیوا نیلا. در دو- سه نفر هندی‌تبار صاحب‌نام، همچون آنیتا دسای، روث پریور جایوالا هم ترجمه کرده‌ام و از دنیای آفریقایی عزیزبان چهار رمان (که اگر بخواهم نام ببرم، به درازا می‌کشد، به این‌ها اضافه کنید حدود ده- دوازده رمان از موراکامی، یک رمان از کوبو آبه (ژاپنی) و چند رمان از چین.

اینها، به علاوه این نکته که یایان‌نامه لیسانس من آنکولا و موزامبیک (یعنی کشورهای آفریقایی تحت سلطه جهان صلح صد ساله پرتغال) بوده، سبب شد در برنامه رمان‌های آفریقایی در ابتدا به این اتفاق دوشوم توجه کنم و در کمال تعجب دو نویسنده مطرح رمان‌نویسی پیوستگی درونی در داستان‌ها دیده و آن را به نوعی رمان کوتاه تلقی کرده است. به علت موافقت با آن نظر ترجمه‌اش را به کتاب افزودم. البته جز دو داستان آخر که به سبب حجم کم داستان‌ها از مجموعه دیگری برگزیده و کنار هم برنامه‌های دیگری داشتم، مجال ترجمه همه آنها نبود. راستش مجموعه دوم را همزمان با اولی در دسترس نداشتم، وگرنه داستان‌های دو خرخوار اقتصادی هرچه بود که می‌شد به این تعداد افزود. آن را گذاشتم اثر عمری بود و از این مجموعه استقبال شد، باز سراغش بروم.

◆ نژر منوگوشی در داستان‌های این مجموعه چه ویژگی‌هایی دارد و آیا ترجمه داستان‌ها با چالش خاصی روبه‌رو نبودم؟

پاسخ خیر است. اتفاقا برعکس، نثری زلال یی‌جوخوم داشت و راحت به ترجمه تن می‌داد و برایم رنگ تفریحی بود پس از کاری دشوار و نفس‌گیر.

در نثر مونگوشی ویژگی خاصی جز سادگی و سرراستی بیان داستان نبدیم و همان‌طور که گفته شد (به دلیل آشنایی نسبی با فضای داستان‌ها) با منتگل با به قول شما چالشی روبه‌رو نبودم.

◆ استعمار و مسائل جهان پساستعماری از جمله موضوعاتی است که در «درآمدن از فصل خشک» به آن توجه شده است. استعماری که برخی مناسبات سنتی جامعه را از بین می‌برد و منجر به بروز نمایزها و شکاف‌های اجتماعی می‌شود. به نظرتان داستان‌های این مجموعه در روایت تبعات استعمار چقدر موفق بوده‌اند و به طور کلی داستان‌نویسان معاصر آفریقایی چقدر به استعمار می‌پردازند؟

استعمار و مسائل پساستعماری یکی از دغدغه‌های اصلی رمان‌نویسان آفریقایی است. از وولله سوینکا، نوبلیست، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس کهن‌سال نیجریه‌ای (اولین نویسنده برنده جایزه نوبل ادبی آفریقا) که به تازگی پس از قریب به ۵۰ سال زمان برحجمی نوشته و باز به دلایلی دلی فرجه‌بذیر نیست تا هموطن دیگر پر آوازه‌اش چینوا آچبه از نویسندگان بزرگی چون انگوکی وا تیونگو(کنیایی) در داستان‌نویسی نام برد تا بسیاری پرسش از همکسی به طـور برنگی بـه استعمار و جنگ‌های داخلی کشورش که به‌طور خصوصی از دستاورد‌های استعمار است توجه دارند.

اما بسته به سبک و سیاق هر یک، با هر داستان به طور مستقیم یا غیرمستقیم آن را در داستان‌ها و رمان‌هاشان مطرح می‌کنند. جالب‌تر مثلا در سایهٔ موزامبیک) و اودارد آلوآلوا (آنگولا) به نحوی بسیار پیچیده و در قالب اسطوره و رئالیسم جادویی و قصه‌های قومی ارائه می‌شود و در رمان‌های او تیونگو (مثـل «دیه نکن، بچه جان» به تاجر می‌نـ ا- «میـن در «۹۰» و رود» با ترجمه یک تن دیگر که تازه به فارسـی درآمده و چند رمان دیگر که نام نمی‌برم) «مرک رفیق رئیس جمهور» نوشته آن مانیانگو (کنگو برازاویل) یا به ترجمه من در عین شـگرد پرطراوت واژه از زبری در آستانه بلوغ، به طور مستقیم.

◆ مدتی پیش کتاب دیگری از ادبیات آفریقایی هم با ترجمه شما منتشر شد که اگر موافقید در این مصاحبه، نیز به‌دیوجوست موزامبیکی. علاوه بر این رمان‌هایی است از میا کوتو. نویسنده سفیدپوست موزامبیکی. دلیل انتخاب این رمان برای ترجمه چه بود؟

چرا؟ بسیار بسیار این موضوع را به من گفته است که از میا کوتو ترجمه کرده (سومین رمان هم، یعنی «رودی به نام زمان» دو سالی است که تحویل ناشر داده‌ام و دو نسخه)؟

موضوع رمان به قـدری پیچیده و با روایت‌های عجیب و غیرمنطقی و بر مبنای زمانهای جویوی بود کـه برای فهمیدنش باخز دوباز مفرید (با فاصله) تا احساس کنم حریفش می‌شوم و حاضرم با آن کشتی بگیرم!

تصور کنید مردهای که کمک موج‌خواهرُ زرده‌دار از قرمی‌ایی است که به تعدد کشف جنایتی در قلعه بریفتاده‌اداری است که نه جسد مقتول پیدا می‌شود و نه قاتلش! و هریک از اولیای دماتان (اغلب بسیر و از کار افتاده) خود را قاتل معرفی می‌کند. رمان از یک سو بایم بادا دو برابر را موی‌ی خوان رولفو است و از سوی دیگر بادا دو استان و فیلم راشومون....

اما از آنجا که مفتون رمان‌های رئالیسم جادویی و سوررئالیسم هستم و رمان کشف‌انگیز دیگر میا کوتو را هم با همین ناشر درآورده بودیم نه‌تنک حریف داستان شدم و در موارد‌ی هم که فهمم قبایل استپ مغلوستان به زیر سلطه او درآمدند. پس آن از. سیاهیان او با فتوحات پیاپـی خود، جنگ را به مبارزه‌ای بی‌قاره‌ای تبدیل کردند که در چندین جبهه و به طول هزاران کیلومتر جریان داشت. نوآوری‌های جنگی چنگیزخان موجب شد شیوالیه‌های سنگین‌اسلحه اروپای سده‌های میانه کنار بروند و سواره‌نظامی منضبط که در واحدهای هماهنگ پیش می‌رفتند، جای آنها را بگیرند. چنگیزخان روشی همیشه هجومی داشت و بـه جای آنکه بر اسـتحکامات دفاعی تکیه کند، در میدان جنگ ماهرانه به سـرعت و غافلگیری روی آورد و همچنین فن محاصره شـهرها را به درجه‌ای از تکامل رسـاند که ساخت دیوارهای دفاعی گرداگرد شهرها یکسره بیان یافت. چنگیزخان به مردمش آموخت که نعمتها در فاصله‌ای دور و باورنکردنی از وطن بجنگند بلکه عملیات جنگی مستمر خود را سال‌ها و دهه‌ها و سرانجام بیش از سه نسل ادامه دهند. ورذورد معتقد است که چنگیزخان علاوه بر به‌وجودآوردن ملـت و هویت مغول، درواقع، با برقراری ارتباط گسـترده تجاری بین شرق و غرب، بنیان‌گذار رنسانس و جهان مدرن بوده است. او با تاکید بر «مدارای دینی» مغولان، امنیت راه‌های امپراتوری و شکوفایی تجارت پس از فتوحات، این همه را سبب رافیافتن دانـش، فرهنگ، هنر و تولیدات شرق به غرب می‌داند که سبک زندگی اروپاییان را به کلی تغییر داد و رنسانس را به وجود آورد و درهای جهان مدرن را به روی انسان گشود.

«زیسـتن در جهان دوباره» با عنوان فرعی «مغزپژوهی در نقد زیسـت-جهان مدرن» عنوان کتابی است از عبدالرحیم نجل‌رحیم که در نشـر مرکز منتشر شـده است. این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های نویسنده است که با تکیه بر دانش بینارشته‌ای شناختی، به‌ویژه مغزپژوهی اجتماعی-انتقـادی، نوشـته شـده‌اند. ایـن یادداشـت‌ها بازگوی نگرانی‌های اساسی است نسبت به زیسـت‌جهانی که ما در آن به سـر می‌بریـم و خطرهایی که به‌زیسـتی و حیات جمعی انسان معاصر و نسل‌های آینده را تهدید می‌کند.

به‌این‌ترتیب شـامل مباحثی اسـت که به موضوعاتی مرتبط مربوط‌اند. نجل‌رحیم این یادداشـت‌ها را در طول سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۰ در روزنامه «شرق» منتشر کرده بود. او در مقدمه‌اش در توضیحی درباره این یادداشـت‌ها آورده: «من در این یادداشـت‌های انتخابی، تلاش دارم تا مفاهیم و مسائل پیچیده افشانـنده‌ای را که امروزه در بطن دانش بینارشته‌ای شـناختی، به‌ویژه مغزپژوهی پدیداری اجتماعی-انتقادی مطرح است، با خوانندگان در میان بگذارم. کوشـش من این اسـت که نگرانی‌های خود را نسـبت به زیسـت-جهانی که در آن زندگی می‌کنم و تهدیدهایی که به‌زیسـتی و حیات جمعی انسـان معاصر و نسـل‌های بعدی را به خطر می‌اندازد، از جنبه‌های علمی-پزشکی، اجتماعی، هنری، فرهنگی و اقتصادی -سیاسـی که چون زنجیرهای به هم مرتبط‌اند، مطرح کنم». بخشـی از یادداشت‌های این کتاب به دوران همه‌گیری کرونا مربوط‌اند و شرایط خاص آن دوره در یادداشت‌ها بازتاب یافته‌اند. در یکی از یادداشت‌های کتاب با نام «فرصت خلوت‌اندیشـی در دوران حبس بهداشتی» می‌خوانیم: «شکی نیسـت که انسان موجودی اجتماعی است. بنابراین مجازاتی سخـت‌تر از این نخواهد بود که فردی را از جمع خود جدا کنند و او را به‌طور ناگهانی، ناخواسـته و غیرمنتظره از معاشرت‌ها خوکرفته محروم کنند و به زندان انفرادی بیندازند. برای چنین کسـی آسان نخواهد بود که به ترس‌ها، اضطرابات و سراسـیمگی حاصل از تنهایی ناخواسـته و غافلگیرکننده توجه داشـته باشـید که دو کشـور آنگولا و موزامبیک علاوه بر طولانی‌ترین سابقه استعماری، طولانی‌ترین سابقه جنگ داخلی را نیز دارند، یعنی بسیاری جنگ‌ها بسیـار و چند ساله که در خود آفریقا، محل جنگ‌های داخلی و خونریزی‌های قومـی و کودتاهای نظامی و... بی‌سابقه است.

بدیهی اسـت که جنگ و ناسامانی اقتصادی و دربدری و خون و خونریزی، در اذهان نویسـندگان و شـاعران و خلاصه هنرمندان بازتـاب دارد و در موضوع سـخن ما در آثار آغلب نویسـندگان نیز جلوه‌گر می‌شود و بیشتر نویسندگان آفریقا این دغدغه‌ها را دارند.

در همـین «زیر درختچـه...» نشـانه‌های درد و نزدیـک آن را می‌بینیم. البته در زمان این داستان کشور به ثبات نسبی دست یافته و دیگر نوبت فساد و غارت خود است.

در رمـان «آفتابپرسـت» اثر رمان «آفتابپرسـت» نیز مجـه-مارموکلی اسـت که خود از روی نشـانی‌ها بوخرس است. از زبان او می‌شنویم که دسـت‌اندازی به حیثیت کشور و نهادهایش نیز، جلوه‌ای دیگر از فساد است که برای ناچاره به دوران رسـیده‌های بی‌هویت حاصل‌مقام، اسـت که برای ناچاره به دوران رسـیده‌های بی‌هویت حاصل‌مقام، کشـته شـده‌اند. این کتاب علـاوه بر تمرکز بر مفهوم همـدردی و تبیین آن، موزاییک موضوعی بی‌نظیری است از شناخت مفاهیم مشابهی چون دلسوزی، همدلی، شـفقت، مهرورزی، عدالت، خیرخواهی، توانایی غلبـه‌ورزی و نسبت آن با قوه تخیل آدمی. اسـتدلال‌های کتاب نه فقط در جهت تأیید مفاهیم یادشده قوام می‌یابند بلکه نویسـنده تقابل‌های آن نظیر بی‌رحمی، سـنگدلی، بی‌عدالتی، بی‌انصافی، ستمگری، زورورزی، حیله‌گری، دروغ و... را بی‌رمـیـد و عقل و حتی تفاوت آن در اطلاق بیرونی و انگیزه‌های بروز آن را از نظر دور نمی‌دارد. شوپنهاور نه فقط خاستگاه همدردی را فراتر از عقل محاسـبه‌گر، تکلیف و وظیفـه و حتی اراده آزاد می‌دانـد بلکه ضمن واکاوی شالوده اخلاق و کردارهای اخلاقی، افزون بر فراروی از کاست، سنگ بنای علوم جدید در بررسـی سرچشمه انگیزه‌های انسان را نیز پی می‌ریزد. همچنین باریک‌نگری‌هایش در موضوع همدردی و اراده آزاد، آغازگاه درخشانی اسـت بر دستاوردهای بعدی در عرصه علوم طبیعی و عصب‌شناسـی (نوروساینس) در سده بیستم و بیست‌ویکم که امروزه مسـیری متفاوت از اخلاق کانتی دارد. در این کتاب به‌جز مقدمه مترجم، مقدمه‌ای از فرانکو وولبی با عنوان «با همدیگر کنار آمدن: اخلاق مدارا و همبسـتگی شـوپنهاور بر شالوده همدردی» آمده و سپس چهار جستار از شوپنهاور با نام‌های «در باب نبستی و رنـج زندگی»، «آری‌گویی و انکار اراده معطوف به زندگـی»، «درباره بنیان اخلاق» و «درباره اخلاق» ترجمه شده‌اند. در پایان نیز کتاب‌شناسی آلمانی و اشاره به برخی آثار شـوپنهاور که به فارسی ترجمه شـده آمده‌اند. فرانکو وولبی در ابتدای مقاله‌اش این

«هنر همدردی» از شوپنهاور با ترجمه علی عبدالظیم از دیگر کتاب‌های نشـر مرکز است که پیش‌تر منتشر شده بود. آرتور شوپنهاور یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه اروپایی و فیلسـوف مهم تاریخ در حوزه‌های اخلاق، هنر، ادبیات معاصر و روان‌شناسـی جدید اسـت. این کتاب شامل جسـتارهایی اسـت که به واکاوی فلسـفی مفهوم همدردی و مفاهیم مشـترک و متضاد با آن مربوط‌اند. عبدالظیم در مقدمـه‌اش توضیـح داده کـه در این جستارها به مفهوم همدردی و مفاهیم مشابه آن نظیر عشق، مهرورزی، شفقت، عدالت، ترحم و همچنین مفاهیم متضاد با مفهوم همدردی، نظیر سنگدلی، بی‌رحمی و خودخواهی پرداخته شده است. شوپنهاور در این جستارها به ریشـه‌یابی فلسـفی مفهوم همدردی می‌پردازد و آن را از منظر فلسـفی و از وجوه گوناگـون تشـریح می‌کند. این کتاب عـلاوه بر تمرکز بر مفهوم همـدردی و تبیین آن، موزاییک موضوعی بی‌نظیری است از شناخت مفاهیم مشابهی چون دلسوزی، همدلی، شفقت و همدردی، عدالت، خیرخواهی، توانایی غلبه‌ورزی و نسبت آن با قوه تخیل آدمی. اسـتدلال‌های کتاب نه فقط در جهت تأیید مفاهیم یادشده قوام می‌یابند بلکه نویسـنده تقابل‌های آن نظیر بی‌رحمی، سـنگدلی، بی‌عدالتی، بی‌انصافی، ستمگری، زورورزی، حیله‌گری، دروغ و... را بی‌رمـیـد و عقل و حتی تفاوت آن در اطلاق بیرونی و انگیزه‌های بروز آن را از نظر دور نمی‌دارد. شوپنهاور نه فقط خاستگاه همدردی را فراتر از عقل محاسـبه‌گر، تکلیف و وظیفـه و حتی اراده آزاد می‌دانـد بلکه ضمن واکاوی شالوده اخلاق و کردارهای اخلاقی، افزون بر فراروی از کاست، سنگ بنای علوم جدید در بررسـی سرچشمه انگیزه‌های انسان را نیز پی می‌ریزد. همچنین باریک‌نگری‌هایش در موضوع همدردی و اراده آزاد، آغازگاه درخشانی اسـت بر دستاوردهای بعدی در عرصه علوم طبیعی و عصب‌شناسـی (نوروساینس) در سده بیستم و بیست‌ویکم که امروزه مسـیری متفاوت از اخلاق کانتی دارد. در این کتاب به‌جز مقدمه مترجم، مقدمه‌ای از فرانکو وولبی با عنوان «با همدیگر کنار آمدن: اخلاق مدارا و همبسـتگی شـوپنهاور بر شالوده همدردی» آمده و سپس چهار جستار از شوپنهاور با نام‌های «در باب نبستی و رنـج زندگی»، «آری‌گویی و انکار اراده معطوف به زندگـی»، «درباره بنیان اخلاق» و «درباره اخلاق» ترجمه شده‌اند. در پایان نیز کتاب‌شناسی آلمانی و اشاره به برخی آثار شـوپنهاور که به فارسی ترجمه شـده آمده‌اند. فرانکو وولبی در ابتدای مقاله‌اش این

مروری بر عناصر رئالیسم جادویی در رمان «شهر موسیقیدان‌های سپید»

بختیار علی؛ طلوع متفاوت رئالیسم جادویی

محمد معین شرقانی: رمان «شهر موسیقیدان‌های سپید» پس از سال‌ها انتظار با ترجمه مریوان حلیجه‌ای به‌تازگی روانه بازار کتاب شد. رمان در سال ۲۰۰۴ نگارش شده است و در سال ۲۰۱۷ این نویسنده چیره‌دست کُـرد برای همین کتاب موفق به دریافت جایزه نلی زاکس شـد که یکی از جوایز معتبر کشـور آلمان است. حالا بعد از گذشت یک دهه رمان «شـهر موسیقیدان‌های سـپید» به زبان فارسی منتشر شـده و باز دیگر بختیار علی ثابت کرده که توانسته شکل ساختار، سبک و سیاق خودش را همچـون آثار دیگرش در بالاترین کیفیت به مخاطبان عرضه کند. از بختیار علی بیش از این رمان‌های «دریاس و جسدها»، «آخرین انار دنیا»، «غروب پروانه» و «جمشـید خان عمویـم» با ترجمه مریوان حلیجه‌ای منتشر شده است. در این رمان‌ها شکل جادویی همواره مورد توجه بوده و وفاداربودن به عناصر رئالیسـم جادویی از ویژگی‌های این نویسنده به شمار می‌آید. در رمان «شـهر موسیقیدان‌های سپید» نسبت به کارهای پیشـین بختیار علی شکل رئالیسـم جادویی و پرداخت به عناصر بیشتر مورد توجه نویسـنده قرار گرفته اسـت. طوری که می‌توان گفت این اثر کامل‌ترین وجوه مکتب رئالیسم جادویی و پرداخت به عناصر بیشتر مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. طوری که می‌توان گفت این اثر کامل‌ترین وجوه مکتب رئالیسم جادویی را در بر دارد و حتی دربردارنده بوطیقای نویسندگان این مکتب همچون آلخو کارپانتیه، آستوریاس، کابریل گارسیا مارکز، تونی مورسون و کوئنتر کراس است. اما تفاوتی که بختیار علی با دیگر نویسندگان مکتب رئالیسم جادویی علی‌الخصوص در این اثر ایجـاد کرده، کلام‌بودن در فرم و محتوای جادویی رئالیسـم اسـت. به طوری که می‌توان برایند نویسـندگان نام‌برده در این مکتب همواره با خلاقیت ویژه بختیار علی و عنصرگونه‌بودن ویژگی او را دید.

خاستگاه رئالیسم جادویی

آغاز مکتـب رئالیسـم جادویـی را مابین حیـث جهانـی اول و دوم می‌دانند؛ جایی که منتقدی به نام فرانتز مارتا با بررسـی نقاشـی‌های پسـاکرسـیونیستی مانند اتودیکی، کانودلت و جرج گروش به جزئیاتی در نقاشـی‌ها دست یافت که آن را موفق به آن جزئیات منتزک توجیح نداشـته؛ جزئیاتی که در اغلب این نقاشی‌ها مشـهود بود و تکرار آن به سبب شکل‌گرفتن پسـاکرسـیونیسم می‌شد. فرانتز رو، منتقد هنری اهل جمهوری وایمار، نام آن جزئیات را «جادو-واقعیت» گذاشت. پس می‌شود گفت مشرب رئالیسم جادویی از نقاشی‌های پسـاکرسـیونیستی است. حتی در اسناد بررسـی رئالیسـم جادویی اسـتفاده از شـکل‌های اکسـپرسـیونیستی جایگاه ویژه‌ای دارد. شـروع این مکتب در اروپا با این جریان انتقاد اما جند هزار کیلومتر آن‌سوتر بعدی در آمریکای لاتین و کشـورهای آمریکای جنوبی، نویسـنده مهمی به نـام آلخو کارپانتیه سکنه‌بانی رئالیسم جادویی را نهاد. حتی بعدها در مصاحبه‌هایی عنوان کرد رئالیسـم جادویی اروپا فاقد جایگاه است و مبنا نخواهد شـد. با این حال کارپانتیه شـروع بـه کـسـرش این مکتب کرد و نویسندگان بسیاری را تشـویق به نوشـتن عناصر بومی کرد. در اروپا پس از جنگ جهانی دوم نویسـندگان زیادی دارد پای سـبک از نوشتن شـدند اما در آمریکای جنوبی که قصه‌های بومی هم شـکلی از جادو در خود داشت پیشرفت چشـمگیری کرد. این زائـر در اروپا از میـراث سوررئالیسـتی و ماتری اسـطیری در آمریکای لاتین بهره می‌برد. دو خاسـتگاه آن مکتب بعدها را هم از دسـلفلین این مهم ایجاد کردند. اما به‌صورت کلی رئالیسـم جادویی خیلی شـاخه‌ها و برمایه‌های بسـیاری است و مهم‌ترین فنون رئالیسـم جادویی که به‌صورت وسیعی بیرنگ رمان «شـهر موسیقیدان‌های سپید» را پوشش می‌دهد می‌توان به زبان، روایت‌های دوپهلو و قصه‌های بومی هم شـکلی از جادو در خود داشت پیشرفت شخصیتی به نام جاست کفتر، اهالی قلعه‌گردستان است که استعداد جویبری در نواختن فلـوت دارد. در همان کودکی فلوتـی که از پیرمرد همسایه‌شان به شـکل عجیبی به او به ارث رسـیده به‌صورت دزدیلی می‌نوازد. در همیـن حـین‌وبیش رفیقی پیدا می‌کنـد که او هم علاقه بسـیاری به نواختن فلوت و موسیقی دارد و نام او سرخک قاسم است. این دو با نواختن فلوت وارد وادی دیگری می‌شـوند و آنکار با موسیقی پرواز می‌کنند و سـعی بر وسوسه‌کردن زیبایی‌ترین آهنگ‌ها می‌کنند. البته